

مقاله وارده

امریکا و خاورمیانه پس از ۲۰۰۱

شهره شهسواری فرد*

با توجه به رویدادهای اخیر، بخصوص حضور امریکا در منطقه، این پرسش مطرح می‌شود که امروز ایالات متحده با چه اهدافی وارد خاورمیانه شده و برای دست یافتن به این اهداف خرد و کلان، به چه خط‌مشی‌هایی متوسل شده؟ برای این منظور پیش از آن‌که وقایع را بازگو کنیم، خوب است صحنه‌ای را که ماجرادر آن اتفاق افتاده، برای شما مجسم سازیم:

خاورمیانه

بنا به دلایلی، کمتر پیش آمده صحبت از خاورمیانه به میان آید و این اصطلاح جغرافیایی - سیاسی با کلمه بحران قرین نباشد. در اهمیت آن، همین بس که همه معتقدیم دارای جایگاه استراتژیک، ژئوپولیتیک، هیدروپلیتیک (اهمیت آبی) و معنوی است، اما با توجه به همه این امتیازات، آن پیشرفتی که انتظار می‌رود به چشم دیده نمی‌شود. "ساموئل کوهن" بر این باور است که خاورمیانه منطقه وسیعی را در بر می‌گیرد که به لحاظ منطقه‌ای در تعارض و کشمکش پایدار به سر می‌برد. بر همین اساس است که وی هرگونه توافق در رفتار سیاسی - منطقه‌ای را در خاورمیانه شکننده و ناپایدار می‌داند، چون قدرت‌های بزرگ با توجه به اهداف و نتایج خود، الگوهایی را به کار می‌گیرند که این امر تنش منطقه‌ای را افزایش می‌دهد، به همین دلیل هرگونه ساختار امنیتی صلح‌آمیز در خاورمیانه ناپایدار خواهد بود.^(۱)



شاید هم علت تمام مصیبت‌های توسعه نیافتگی در زمینه‌های سیاسی - اقتصادی و شکاف رو به افزایش بین تقاضاهای سیاسی در جهت مشارکت، عدالت و میزان توانایی برآوردن نیازهاست که هر چند با برطرف ساختن نیازهای مادی - حیاتی مردم تخفیف یافته، اما کاملاً از بین نرفته و در درازمدت خود را آشکار می‌سازد. با وجود تمام نقصان‌ها، به دلیل امتیازات مطرح شده، از پیشتر حضور استعمار را در منطقه شاهد بوده‌ایم.

انگلیسی‌ها از همان ابتدا به اهمیت ملی و قاطع منابع نفتی و تهیه آن از مناطقی غیر از سرزمین‌های خود آگاه شدند، به همین دلیل خاورمیانه محل سيطرة آنها شد، اما در مورد سیاست امریکا، به جرأت می‌توان گفت که این کشور تا پیش از جنگ دوم جهانی، نقش و نفوذ گسترده‌ای در منطقه نداشت که این امر به دو دلیل بود:

- ۱- فعالیت شدید قدرت‌های اروپایی در منطقه که مجال عرض اندام را به امریکا نمی‌داد.
- ۲- تا سال ۱۹۴۰ کل نفت منطقه روی هم شامل ایران، عراق و شبه جزیره عربستان، تنها ۵٪ از کل نفت جهان بود که در مقایسه با تولید

۶۳٪ امریکا در خور توجه نبود.

حضور فعال از سال‌های پس از جنگ آغاز شد، بدین سان که نیروهای امریکایی در سال ۱۹۴۳ به ایران اعزام شدند و فرماندهی (خلیج فارس) تشکیل شد. از این زمان نفت اهمیت خود را به عنوان نبض اقتصاد کاملاً نشان داد. هر چند تا پیش از فروپاشی شوروی برای مدت ۴۵ سال بحث مبارزه با کمونیسم تمام سیاست‌های امریکا را تحت تأثیر قرار داده بود و بحث خاورمیانه در درجه دوم اهمیت قرار داشت. با این حال، پس از جنگ سرد شرایط بین‌المللی متحول شد. دولت "جورج بوش اول" و "کلینتون" رهبری این دوران را به عهده گرفتند، اما هژمونی توانمند امریکا آنها را از مدیریت یک سیستم رقابتی میان قطب‌های قدرت منصرف کرد؛ چالشی که همواره موجب آزار و ناراحتی دولت‌مردان در طول تاریخ بوده است. این سیستم ادامه یافت تا زمانی که جورج بوش به قدرت رسید، با انتصاب او به مقام ریاست جمهوری، هر چند با توجه به آگاهی نداشتن او نسبت به سیاست برون مرزی انتظار می‌رفت یک دوره چهارساله آرام، دست‌کم در صحنه خارجی داشته باشیم، اما گویا زمان آستن شرایط و حوادثی جدید بود.

جورج بوش و متغیر یازده سپتامبر

یازده سال پیش از رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱، جورج بوش اول، پروژه نظم نوین جهانی را مطرح کرد، آن هم در بحبوحه جنگ خلیج فارس و متعاقب تشکیل نیروهای ائتلاف علیه عراق؛ که منعکس‌کننده دیدگاه‌های امریکا نسبت به قرن آینده بود؛ قرن‌ی که امریکا بتواند با توجه به تجزیه شوروی و تحولات موجود، به عنوان قدرت برتر و پیروز جهان تسلط خود را بر مقررات نظام بین‌المللی حاکم گرداند. به همین دلیل با صراحت بیان کرد، "ما اروپا را نجات دادیم، فلج اطفال را ریشه‌کن کردیم، به ماه رفتیم و جهان را با فرهنگ خود روشن کردیم. اکنون در آستانه قرن جدیدی هستیم و این قرن نام چه کشوری را در صدر خواهد داشت؟ من می‌گویم قرن امریکایی در پیش داریم."^(۲)

اما در طول یازده سال بعد، یعنی تا زمان به حکومت رسیدن جورج

بوش حوادث سرنوشت‌ساز بسیاری از سقوط کمونیسم گرفته تا پایان آپارتاید در "آفریقای جنوبی" باعث شد، ایالات متحده از بطن این رویدادها به صورت یک ابرقدرت در عرصه بین‌المللی عرض اندام کند. طی مبارزات انتخاباتی آمریکا در سال ۲۰۰۰، جورج بوش تأکید را بر دو موضوع محوری حزب جمهوری خواه قرار داد که در طول بیست سال گذشته نگرش‌های کلی حزب را تشکیل داده بود.^(۳)

در زمینه داخلی، کاهش شدید مالیات‌ها را خواستار شد که در واقع تداوم فرایندی بود که ریگان حامی "اقتصاد از دیدگاه عرضه" مشروعیت آن را پایه‌ریزی کرده بود و در زمینه سیاست خارجی، او صحبت از نگرش جدید استراتژیک کرد. هدف بوش در خصوص این که انبوه نیروهای هسته‌ای ویرانگر را کاهش دهد، افزایش بودجه نظامی نبود، بلکه هدف تغییر وضع جدید ساختارهای نظامی بود. به عبارتی او به دلیل ناآگاهی از مسائل خارجی هنگام انتخابات ریاست جمهوری، تأکید فراوانی به این مسئله داشت که هدفش تداوم رشد اقتصادی از طریق اجرای سیاست‌های مالیاتی خواهد بود، به همین جهت کمتر کسی بر این باور بود که او حضوری فعال در صحنه سیاست‌های بین‌الملل داشته باشد. اما متغیر یازده سپتامبر باعث تحولاتی عظیم در سیاست داخلی و خارجی آمریکا شد. در باره این عملیات تروریستی مطالب بی‌شماری نوشته شده و هر یک از تحلیلگران سیاسی، اقتصادی و امنیتی آن را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده‌اند، اما آنچه روشن است این حادثه، "روزنه آسیب‌پذیری" این کشور را آشکار کرد و ما را به یاد صحبت "ارنست کاسیرر" انداخت: "در سیاست، هنوز به زمین محکم و مطمئن نرسیده‌ایم و به نظر می‌آید در سیاست نظم جهانی مستقری در کار نیست، همیشه این خطر وجود دارد که ناگهان به همان بی‌نظمی دیرین بازگردیم."^(۴)

حمله به مراکز حساس اقتصادی - نظامی باعث شد در سیاست خارجی، محوریت مبارزه با تروریسم به منظور تشکیل ائتلاف‌های جدید بین‌المللی مطرح شود. به عبارتی جمله‌های مزبور، آمریکا را به شدت بین‌الملل‌گرا نمود.

اما ریشه اصلی این حادثه چه بود؟ دکتر "بنجامین باربر" در کتاب معروف خود با عنوان "جهاد علیه مک‌ورلد" که چندسال پیش از حادثه یازده سپتامبر نوشته شده است و در واقع حوادثی از نوع یازده سپتامبر را پیش‌بینی می‌کند، معتقد است این فشار جهانی‌سازی و استراتژی خارجی آمریکا به دنبال تک‌شدن در جهان و کنترل همه قدرت‌هاست که باعث وقوع چنین حوادثی برای این کشور می‌شود و این اقتصاد سرمایه‌داری با گسترش در جهان مقدمات نابودی خویش را فراهم می‌سازد که این امر در وقایع ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد.^(۵) اما دلایل دیگری را نیز می‌توان بیان کرد: در جواب این پرسش که چرا آمریکا به عنوان هدف شماره یک از سوی تروریست‌ها انتخاب می‌شود.^(۶)

۱- آمریکا پس از جنگ سرد، خود را قطب برتر جهان و حافظ نظم سیاسی - اقتصادی جهان می‌داند و بعضی از سازمان‌های تروریستی حمله به آمریکا را چالش با نظم کهن بین‌المللی به رهبری آن ابرقدرت تلقی می‌کند.

۲- آمریکا متحد بزرگ کشورهای غربی است و بر دولت‌های آنها تأثیر دارد و تروریست‌ها از حمله به آمریکا به عنوان ابزار فشار علیه برخی از کشورهای ثالث استفاده می‌کنند.

۳- بعضی از تروریست‌های بین‌المللی انگیزه‌های ملی‌گرایانه دارند

و نسبت به سیاست‌های میلیتاریستی و مداخله‌جویانه آمریکا در امور داخلی کشورهای دیگر اعتراض دارند.

۴- منطق بعضی از تروریست‌ها در خاورمیانه و دیگر نقاط آسیا این است که آمریکا اولین استفاده‌کننده از شیوه‌های تروریستی در تاریخ بشر بوده است، که نمونه بارز آن استفاده از سلاح‌های اتمی در هیروشیما و ناگازاکی است. "نیکلای هافمن" می‌نویسد: "توکیو چنان در آتش شعله‌ور شد که حرارت ناشی از آن آب‌های دریاچه‌ها را به جوش آورده بود، کسانی که برای گریز از آتش به سوی دریاچه‌ها رفته بودند، در آب جوش سوختند."^(۷) اما آنچه مهم است استفاده آمریکا از این حادثه برای حفظ منافع آتی خود بود، آن هم منافعی که معتقد بود در معرض تهدیدهای گسترده‌ای است.

ایالات متحده آمریکا در آغاز قرن ۲۱ میلادی با تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های جدیدی روبه‌رو شده است که تا چند دهه پیش جدی تلقی نمی‌شد. چنین تهدیداتی برگرفته از تحولات و مناسبات جدید سیاسی است که موجب نگرانی سیاستمداران و افکار عمومی مردم این کشور شده است. آمریکا به نسبت دیگران کمتر با معضلات و تهدیدهای سیاسی درون‌مرزی از جمله بحران‌های مشروعیت، مقبولیت و مدیریت روبه‌رو است. برعکس، تهدیدات اساسی برون‌مرزی دارد که از دید مقامات، منافع کشور را با خطر روبه‌رو می‌کند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

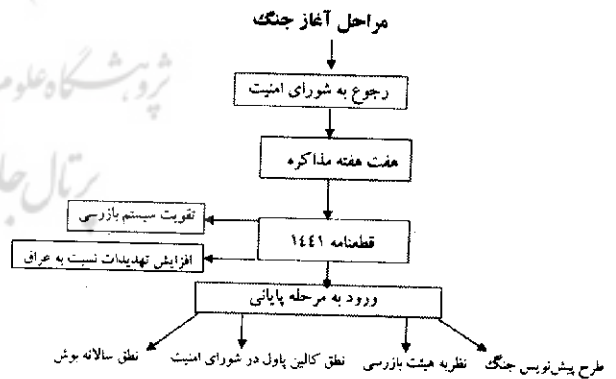
۱- بروز شکاف بین آمریکا و شرکای استراتژیک‌اش مانند ژاپن و متحدان اروپایی که خواهان همکاری با آمریکا هستند، نه بودن زیر چتر حمایتی این کشور ۲- سیاست‌های جدید چین که باعث شد این کشور در زمره ابرقدرت‌های آینده معرفی شود و رقیبی برای آمریکا؛ هر چند که هنری کیسینجر معتقد است بسیار زود است که چین را رقیبی جدی یا دشمنی سنگدل برای ما معرفی نمایند ۳- سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی ۴- مسئله تروریسم و استراتژی دولت‌های منطقه، ۵- گرایش روسیه به اقتدارگرایی ۶- بنیادگرایی اسلامی.

از آنجا که در چارچوب منافع ملی آمریکا مهم‌ترین عامل تهدیدکننده در خاورمیانه وجود دارد، این منطقه کانون بحران شد. بدین‌سان که مقامات آمریکا به این نتیجه رسیدند که اگر خاورمیانه از یک سو کانون فرصت‌های طلایی است، از سوی دیگر کانون تهدید و تنش است، به همین دلیل تضمین منافع اقتضا می‌کند که با اتخاذ سیاست جدید، ژئوپولیتیک منطقه را به نفع خود تغییر دهند و ساختارهای جدید ایجاد نمایند متفاوت با ساختار مسلط قبل، آن هم با استناد مجدد بر "تئوری دومینو"^(۸) تئوری‌ای که زمانی "آیزنهاور" در مورد کشورهای آسیای جنوب شرقی مطرح کرده بود "که این کشورها مانند مهره‌های دومینو هستند، اگر یکی از آنها به دامن کمونیسم بیفتد، برای بقیه کشورها نیز چنین وضعی مصداق پیدا می‌کند."

اما این بار قرار شد در مورد خاورمیانه اجرا شود، به این ترتیب که با روی کار آوردن یک حکومت دموکراتیک به سبک آمریکایی در یکی از کشورها خواهان‌خواه این موج به دیگر کشورهای سراسر پیدا می‌کند، درست مانند مهره‌های دومینو؛ بنابراین واکنش فوری آمریکا هدف قراردادن منطقه‌ای موسوم به "قوس بحران" بود که از آسیای مرکزی تا خلیج فارس را در بر می‌گرفت آن هم برخلاف سیاست اعلام شده اولیه؛ در ماه‌های اولیه ریاست جمهوری جورج بوش دولت آمریکا چنین

وانمود می‌کرد که توجه ویژه‌ای به خاورمیانه و مسائل آن ندارد و حتی یکی از موارد انتقاد این حکومت نسبت به "کلینتون" این بود که وی بیش از حد خودش را درگیر کشمکش اعراب - اسرائیل و روند صلح خاورمیانه ساخته، از این رونرژوی و هزینه امریکا را بی‌جهت در آنجا به هدر داده است. اما حادثه تروریستی جدید مشخص کرد که تا هنگامی که کشمکش اعراب - اسرائیل حل و فصل نشود، این کشور نمی‌تواند موقعیت خود را در منطقه تثبیت کند.^(۱۱) نتیجه این طرز تفکر حمله به افغانستان و سپس عراق بود. با حمله به افغانستان ایالات متحده از نظر قدرت، اختلاف خود را در سطح ساختار فزونی بخشید تا جایی که "چارلز کراتهامر" را بر آن داشت تا از مشاهده "لحظه تک‌قطبی" سخن به میان آورد با استناد به سه تحول:^(۱۲) ۱- نشان دادن قدرت نظامی نهفته امریکا در مقایسه با دوران پیش ۲- نشان دادن شکل جدید از قدرت امریکایی ۳- شتاب‌گیری اتحاد کشورهای بزرگ پشت سر ایالات متحده.

هر چند برعکس کراتهامر، "اریک التمن" در نشریه "نیشن" (Nation)، نگرانی خود را از این‌که امریکا در نهایت از بقیه دنیا جدا شود ابراز نمود.^(۱۳) به هر صورت با حذف طالبان، عراق هدف بعدی یا "دولت هدف بعدی" به‌عنوان بخشی از مجموعه اقدامات قابل انجام امریکا در چارچوب دکترین پیش دستی بر رقبا برای انجام نظم نوین جهانی با فرائت امریکایی آن ارزیابی شد. محافظه‌کاران جدید در راستای اهداف سه‌گانه خود یعنی نهادینه‌ساختن حضور امریکا در خاورمیانه، خارج‌ساختن کنترل بازار نفت از دست اوپک و انجام اصلاحات مورد نظر این کشور در خاورمیانه به این نتیجه رسیدند، که عراق مطلوب‌ترین کشور برای تحقق اهداف است، به همین دلیل حمله به این کشور در رأس برنامه‌های استراتژیک امریکا قرار گرفت. آن هم با گذر از چند مرحله؛



قدم به قدم به سوی جنگی دیگر

رسانه‌ها از یک سال پیش از حمله امریکا به عراق یعنی در فوریه ۲۰۰۲ از تصمیم بوش و "کمیته مقامات عالی‌رتبه"^(۱۴) در اواخر ژانویه ۲۰۰۲ مبنی بر این‌که سیاست مهار در مورد عراق منتهی به شکست شده و گام‌های جدی برای سرنگونی رژیم عراق باید برداشته شود، خبر دادند و پله‌های نردبان به سوی جنگ یک به یک برداشته شد.

۱- رجوع امریکا به شورای امنیت: سخنرانی بوش در مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ را می‌توان نقطه عطفی در سیاست امریکا در برابر عراق و آغاز پایان کار حکومت صدام حسین در عراق به‌شمار آورد.

او در بیست دقیقه سخنرانی، سازمان ملل را زیر سوال برد که نتوانسته‌اند عراق را وادار نمایند به قطعنامه‌های صادر شده^(۱۵) پای‌بند باشد. وی با تهدید به این‌که "امریکا آماده کار با سازمان ملل برای رویارویی با چالش" است، تهدید کرد در صورت خودداری سازمان ملل برای اقدام جهت اجرای قطعنامه‌هایش، امریکا آماده اقدام به صورت یکجانبه خواهد بود.

۲- هفت هفته مذاکره و قطعنامه ۱۴۴۱: نتیجه بیست دقیقه سخنرانی جورج بوش ایجاد جوی نگران‌کننده در سازمان ملل بود به‌گونه‌ای که واکنش اعضای شورای امنیت و دبیرکل سازمان ملل گواه آن بود که این بار نگران اقدامات امریکا هستند، تا اقدامات صدام حسین. این نگرانی‌ها منتهی به هفت هفته مذاکره بین کشورهای موافق و مخالف جنگ بودند. آنچه آنها تأکید داشتند "مصالحه با صدام بود" نه جنگ، چون روشن کردن آتشی در عراق منتهی به بحران خاورمیانه می‌شود، به عبارتی از هفتاد کشوری که در بحث‌ها حاضر بودند، جز بلغارستان و انگلیس و تا حدودی اسپانیا، کشور دیگری از شیوه برخورد امریکا با مسئله عراق حمایت نکرد، خصوصاً سیاست تغییر رژیم که از سوی مقامات امریکایی مطرح شده بود، به درجات مختلف در این مذاکرات مورد انتقاد قرار گرفت و بر جدایی آن از حقوق بین‌الملل تأکید شد.

در نهایت بعد از هفت هفته مذاکره، قطعنامه ۱۴۴۱ در ۸ نوامبر ۲۰۰۲ به تصویب رسید. عراق نخواهد بود اگر گفته شود تصویب قطعنامه ۱۴۴۱ مهم‌ترین و حساس‌ترین تصمیمی بوده که شورای امنیت در طول تاریخ خود گرفته است، چراکه تصمیم در مورد مسئله عراق در پاییز سال ۱۳۸۱ در واقع ورای مسئله خاص عراق بود و رابطه مستقیم با نظم بین‌المللی جدیدی که در دوره پس از ۱۱ سپتامبر در حال شکل‌گیری بود، داشت. با دو محور اصلی که به شرح زیر قابل تلخیص است:

الف) تقویت نظام بازرسی‌های تسلیحاتی: محور نخست، متوجه تقویت نظام بازرسی تسلیحاتی عراق است، در این زمینه هدف این بوده تا با تدوین مقررات جدید و افزایش چشمگیر اختیارات بازرسی، زمینه مناسبی برای انجام جدی بازرسی‌ها و غلبه بر سیاست فرار، پنهان‌کاری و تقلب که همواره توسط مقامات عراقی در دهه ۱۹۹۰ اعمال می‌شد فراهم شود. در اصل تقویت بازرسی‌ها جدی‌تر از قطعنامه ۶۸۷ در ۱۹۹۱ و قطعنامه ۱۲۸۴ منعقد شده در ۱۹۹۹ مورد توجه قرار گرفت.^(۱۶)

ب) برخورد جدی نسبت به عراق: بدین‌سان که از این قطعنامه با عنوان "فرصت نهایی" به عراق یاد شد، فرصتی که برای پیروی از تعهدات مربوط به خلع سلاح باید از آن استفاده نماید. همچنین از این کشور با عنوان نقض‌کننده تعهدات خود در چارچوب قطعنامه ۶۸۷ یاد شد. یادآوری می‌شود که اجرای قطعنامه ۶۸۷ به تاریخ آوریل ۱۹۹۱ در واقع شرط برقراری آتش‌بس پس از جنگ کویت بود. به هر صورت عدم پذیرش عراق موکول به شدت عمل در مقابل این کشور شد.

ورود به مرحله پایانی

الف) نطق سالانه بوش: اظهارات بوش در کنگره، نشانه‌ای قوی حاکی از شمارش معکوس برای حمله به عراق بود. هر چند حرف آخر را نزد، اعلام جنگ نکرد، اما تردیدی نیز باقی نگذاشت که قصد خلع سلاح عراق با استفاده از زور را دارد. او با استناد به این نکته:

– رژیم بازرسی بین‌المللی شکست خورده.

عراق به سلاح‌های میکروبی و شیمیایی مجهز شده و در آستانه ساخت بمب اتمی است.

— تهدید فوری علیه آمریکا و متحدانش در منطقه شکل گرفته است و در نتیجه اقدام با هدف پیش دستی ضروری است.

— ارتباط عراق با بخش شیمیایی القاعده را نباید نادیده گرفت، خواهان اتخاذ یک راهکار علیه عراق شد.

ب) کالین پاول در شورای امنیت: به دنبال سخنرانی سالانه بوش در کنگره و اعلام حضور پاول در جلسه شورای امنیت در پنجم فوریه، وزیر امور خارجه آمریکا به همراه "جورج تنت" — رئیس سیا — سعی کردند با ارائه شواهد و مدارک، عراق را زیر سوال ببرند به اتهام دو مسئله: — عراق نه تنها با بازرسان همکاری نکرده، بلکه آنها را فریب نیز داده است.

— عراق با القاعده در ارتباط است و شاخه شیمیایی القاعده دارای امکانات و نفراتی در عراق است.^(۱۵)

حتی برای این منظور و جدی نشان دادن خطر اتمی عراق، تصاویری ماهواره‌ای را نیز نشان داد، هر چند در ۱۴ فوریه "هانس بلیکس" و "محمد البرادعی" دعای آمریکا در برابر عراق را به چالش کشیدند و پیامشان در مجموع این بود که نزدیک به ۶۰۰ بازرسی و مأمور آنها توفیقی در تأیید اتهامات دولت بوش علیه آمریکا نیافته‌اند، آن دو در نشست شورا که جوی پر تنش و سنگین داشت، بارها مطالبی گفتند که با دعای آمریکا در مورد تسلیحات ممنوعه در عراق مغایر بود. آخرین گزارش بازرسان به شورای امنیت بیش از پیش آشکار کرد که آمریکا دیگر نمی‌تواند امیدی به آنها برای شکستن بن بست در شورا داشته باشد. بازرسان در گزارش هفتم مارس خود به شورا، روشن کردند با علم به آمادگی آمریکا برای حمله به عراق نمی‌خواهند به عنوان وسیله‌ای برای توجیه حمله مورد استفاده قرار گیرند. اما با وجود همکاری عراق با هیئت‌های بازرسی، دیپلمات‌های آمریکایی و انگلیسی در راهروهای اطراف شورا از کار روی پیش نویس جدیدی که عراق را ناقض تعهداتش اعلام کرده و مجوز جنگ باشد، خبر می‌دادند، کاملاً آشکار بود که آمریکا برای یکسره کردن کار عجله دارد. با این حال آنچه برای توفیق این استراتژی اهمیت تعیین کننده داشت، جلب موافقت شش کشور^(۱۶) غیردائمی شورا بود که با مردد بودن و یا از همراهی با آمریکا اکراه داشتند. این در حالی بود که آلمان، فرانسه، چین و روسیه با طرح قطعنامه‌ای که مجوز حمله را صادر کند، مخالف بودند و اسپانیا و بلغارستان نیز عزم همکاری با آمریکا و انگلیس را داشتند. بدین سان در آستانه طرح پیش نویس جنگ، صف بندی اعضا در شورا به سود آمریکا نبود. با این حال به آینده امیدوار بود.

آنچه فرانسه، روسیه و آلمان خواهان آن بودند، خلع سلاح موثر و کامل عراق از طریق رژیم بازرسی و به صورتی صلح آمیز بود که براساس قطعنامه ۱۲۸۴ برنامه عمل روشنی برای بازرسی تهیه شود، دوم این که رژیم بازرسی از طریق افزایش شمار بازرسان، ایجاد واحدهای سیار بازرسی، تکمیل سیستم شناسایی هوایی و... تقویت شود و سوم این که یک جدول زمان بندی برای اجرای برنامه کار تهیه شود، به شوهایی که بازرسان بتوانند ۱۲۰ روز پس از ارائه برنامه کار به شورا گزارشی از نتیجه کار ارائه دهند. از سوی دیگر، دولت‌های آمریکا و انگلیس در پرتو استراتژی خود نگارش پیش نویس معطوف به جنگ را از اواسط فوریه در لندن و واشنگتن آغاز کرده بودند که در ۲۴ فوریه به طور غیررسمی در بین

اعضای شورا توزیع شد، به این امید که حداقل ۹ رأی لازم را برای کسب اکثریت در شورا به دست آورد، حال آن که اکثریت خواهان دادن فرصت جبران به صدام بودند، همین مسئله باعث انصراف آمریکا از به رأی گذاشتن پیش نویس قطعنامه در شورای امنیت گردید تا با "وتو" روبه‌رو نشوند. نتیجه آن که ۱۹ مارس حوالی ساعت ۹ شب به وقت شرق آمریکا نخستین موشک در جنگی که با وجود طراحی قرار است خاورمیانه را متحول کند، در عراق فرود آمد.

دو روز پیش از حمله، کوفی عنان در مصاحبه‌ای گفت: "روی آوردن به اقدام نظامی بدون موافقت شورای امنیت به سازمان ملل آسیب خواهد زد و بانیان را از پشتیبانی اخلاقی جامعه بین الملل بی بهره خواهد کرد."^(۱۷) در حالی که جورج بوش به حق دفاع پیشگیرانه مشروع استناد نمود. او با استناد به گفته "فاستر دالس" مبنی بر این که منشور سازمان ملل یک مدرک دوران ماقبل اتم است و با این فرض که مفهوم و برداشت از تهدیدات، ناشی از مفهوم دولت است؛ حال آن که در شرایط جدید منابع تهدید صرفاً از یک دولت ناشی نمی‌شود، بلکه افراد و گروه‌ها نیز می‌توانند منبع تهدیدات باشند به حق دفاع مشروع استناد نمود.

در مجموع، استناد به حقوق بین المللی سنتی^(۱۸) و نادیده گرفتن منشور سازمان ملل به دلیل نامتناسب بودن مبنای تهدید با شرایط حاضر، دولت آمریکا را در حمله به عراق در چارچوب دفاع پیشگیرانه آزادتر قرار داد و او را از پای بندی به حقوق بین الملل رها ساخت. اما برای به دست آوردن چه چیزی و به چه بهانه‌ای؟

علل شروع جنگ با عراق

همیشه علت‌های شروع جنگ ساده‌تر از درک شرایط صلح است. اگر سوال شود علت جنگ چیست؟ یا چه زمینه‌هایی در این امر دخیل بوده؟ پاسخ ساده آن است که هر چیز می‌تواند علت جنگ باشد، که همان پاسخ "کانت" است. به نظر وی، حالت طبیعی اوضاع، حالت جنگی است تحت شرایط سیاست بین الملل جنگ روی می‌دهد و بهترین راه برای حذف جنگ، حذف سیاست بین الملل است.

این برداشت به انضمام رویداد ۱۱ سپتامبر بهانه خوبی را برای آمریکا جهت حمله به این کشور فراهم آورد، با انگیزه‌هایی چون:

— تهاجم از بیرون برای حفظ امنیت در داخل.

— نیاز به یک پیروزی قاطع نظامی.

براندازی صدام و حزب بعث که خود چندین دستاورد به همراه دارد؛ الف) پیامی که به کشورهای تعقیب کننده و اشاعه دهنده سلاح‌های هسته‌ای در سراسر جهان ارسال می‌شود که با آنها برخورد جدی خواهد شد.

ب) بسته به رژیمی که پس از صدام در بغداد روی کار آید، این دگرگونی در فضای داخلی ایران نیز تحول ایجاد می‌کند.

— یک عراق در مسیر قرار گرفته سیاست‌های آمریکا را با موفقیت منطقه‌ای همراه می‌سازد.

"پل ولفوویتز" معتقد بود ایجاد یک حکومت دموکراتیک در عراق حتی نمونه ناقص آن باعث به راه افتادن جریانی در منطقه می‌شود که کشورهای وقت را برای اصلاحات دموکراتیک تحت فشار قرار خواهد داد.

— کاهش ظرفیت بنیادگرایی و مقابله با سیاست‌های رژیم‌های منطقه از جمله ایران. "هنری کیسنجر" در جایی بیان کرده بود، بدون مصر جنگی در خاورمیانه به وقوع نمی‌پیوندد و بدون سوریه صلحی پایدار در منطقه شکل نمی‌گیرد. با این وجود ایران برای صلح خاورمیانه

دی ۱۳۸۸
تاریخ

به همان اندازه مطرح است که مجموع دو کشور مصر و سوریه،^(۹۹) زیرا:

۱- ایران در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب عمق استراتژیک اسرائیل شمرده می‌شد؛ (کابینه ساعد در جلسه ۱۴ اسفند ۱۳۲۸ به اتفاق آراء تصمیم به شناسایی اسرائیل گرفت و در ۲۳ اسفند همان سال به صورت "دوفاکتو" آن را به رسمیت شناخت. هر چند در ۱۵ تیر ۱۳۳۰ دکتر مصدق با توجه به اصل موازنه منفی و اعتراض‌های مردم و برخی نمایندگان مجلس، شناسایی اسرائیل را پس گرفت و طی اعلامیه‌ای قطع رابطه با دولت اسرائیل را به اطلاع عموم رساند. اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این رابطه از سر گرفته شد و در ابعاد مختلف، مخصوصاً در زمینه‌های کشاورزی، اطلاعاتی و نفتی تا انقلاب اسلامی روز به روز گسترش یافت.^(۱۰۰)

۲- در سال‌های پس از پیروزی ایران عمق استراتژیک، سوریه قلمداد می‌شد.

۳- با توجه به رابطه فرهنگی - تاریخی میان سوریه و لبنان از یک سو و پیشینه‌های نزدیک فرهنگی - مذهبی میان ایران و لبنان، این سه کشور یک مثلث ارگانیک تشکیل می‌دهند که با صراحت بیانگر تمایلات ضد اسرائیلی است.

۴- تضمین منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس.

اما دو اتهام اصلی که آمریکا متوجه عراق کرد، ارتباط با القاعده و تلاش برای تولید سلاح کشتار جمعی بود و همین دو اتهام واهی، دستاویز اصلی برای روانه نمودن ده‌ها هزار نیروی نظامی به عراق برای رفع این تهدید بالفعل بود.

"ویلیام کریستول" سردبیر نشریه "ویکیلی استاندرد" ضرورت برخورد امنیتی با عراق را از این جهت می‌داند که اقدام علیه عراق در حقیقت در جهت امنیت آمریکا صورت می‌گیرد و این نه تنها به امنیت آمریکا مربوط است، بلکه صدام حسین تهدیدی علیه دموکراسی جهان می‌باشد، زیرا این رژیم مسلح به سلاح کشتار جمعی است که می‌تواند صلح و امنیت جهان را به مخاطره اندازد.^(۱۰۱)

اما واقعیت اینجاست که عراق سال ۲۰۰۳ به نسبت سال ۱۹۸۰ که از لحاظ نیروی نظامی در مقام چهارم قرار داشت، ضعیف‌تر از آن بود که آمریکا بخواهد چنین تصفیه حسابی با این کشور خاورمیانه‌ای داشته باشد، چون نه تنها در برابر آمریکا آسیب‌پذیر بود، حتی در مقایسه با قدرت‌های منطقه‌ای نیز قدرتمند نبود.

کشور	جمعیت	GDP به دلار آمریکا	هزینه دفاعی	سرباز زیر پرچم
عراق	۲۲/۳۰۰/۰۰۰	۱۵ میلیارد	۱/۴ میلیارد	۳۸۹/۰۰۰
ایران	۶۸/۴۸۱/۰۰۰	۸۲ میلیارد	۴/۸ میلیارد	۵۲۰/۰۰۰
ترکیه	۶۷/۶۰۰/۰۰۰	۱۴۸ میلیارد	۷/۴ میلیارد	۵۱۴/۸۵۰
عربستان سعودی	۲۱/۰۰۰/۰۰۰	۱۷۶ میلیارد	۲۴/۷ میلیارد	۱۲۴/۵۰۰
اسرائیل	۶/۲۰۰/۰۰۰	۱۱۰ میلیارد	۱۰/۶ میلیارد	۱۶۱/۵۰۰
کویت	۲/۰۶۵/۰۰۰	۴۲/۳ میلیارد	۵/۱ میلیارد	۱۵/۵۰۰

جدول شماره (۹۱) منبع: Military Balance (۲۰۰۲-۲۰۰۳)

(جدول ۱)^(۱۰۲) کاملاً بیانگر این نکته است که سال‌ها تحریم بخصوص تحریم ۲۰۰۲-۱۹۹۱ چیزی از این کشور باقی نگذاشته است. اما به هر دلیل و بهانه، جنگی شروع شد که "جیمز وولسی"^(۱۰۳) رئیس اسبق سازمان سیا از آن با عنوان جنگ جهانی چهارم یاد کرد و درست پس از

گذشت ۲۱ روز، شاهد به زیر کشیدن مجسمه صدام بودیم.

سرنوشتی صدام صورت گرفت، اکنون با عراق چه باید کرد؟

در سال ۱۹۹۶ مردانی که در پنتاگون بودند، فکر می‌کردند باید عراق به اردن متصل شود، ولی در اکتبر ۲۰۰۲ گروه تحلیلگران و پیش‌بینی کنندگان استراتژیک "استافور" از دو امکانی که دیک چنی در مورد عراق پیشنهاد می‌کند پرده برمی‌دارند. الحاق به کشور همسایه، اردن مانند کلین برک و یا تجزیه به سه قسمت؛ یکی خودمختار، دوم الحاق شده به اردن و سومی منطقه شیعی الحاق شده به کویت، اما با پایان یافتن جنگ و شروع بحران‌ها مقامات آمریکا به این نتیجه رسیدند که حل و فصل آینده عراق مشکل‌تر از آن است که تصور می‌کردند.

در آوریل ۱۹۹۱ "دیک چنی" در پاسخ به انتقادات پایان ناپهنگام جنگ گفته بود: "اگر قصد داشته باشید وارد معرکه شوید و سعی کنید صدام را

سرنگون سازید، باید به بغداد بروید. وقتی بغداد را گرفتید، نمی‌دانید باید چه کار کنید، معلوم نیست چه نوع حکومتی باید به جای حکومتی کنونی در آنجا بر سر کار آورید. آیا یک رژیم شیعه، سنی و یا کرد باید بر عراق حاکم شود؟ یا رژیمی که بر بعضی‌ها یا بنیادگرایان اسلامی گرایش داشته باشد؟ حکومتی که به دست ارتش ایالات متحده بر سر کار آمده باشد، چه اندازه اعتبار خواهد داشت؟ نیروهای نظامی آمریکا برای حفاظت از مردمی که دست بیعت با چنین حکومتی داده‌اند، تا چه مدت باید در عراق بمانند و وقتی ما از این کشور خارج شدیم بر سر این حکومت چه خواهد آمد.^(۱۰۴)

اینها همان پرسش‌هایی است که امروز هم می‌توان مطرح کرد. آنچه به نظر می‌رسد این است که وقتی جنگ‌ها تمام می‌شود، زخم‌ها تازه سر باز می‌کنند و حقایق خود را نشان می‌دهند. جنگ ۲۱ روزه هنوز به آرامش منتهی نشده و بحران همچنان ادامه دارد و آمریکا را درگیر ساخته است.

درگیر معضلی که خود به وجود آورده، بدون آن‌که از موضع خود عقب‌نشینی کند. به نظر می‌رسد به دنبال اهداف بزرگ‌تری است، اهدافی که یک کشور حاضر می‌شود برای به دست آوردن آن، آغازگر جنگی شود، چنین ویرانگر و پرهزینه و این چیزی نیست جز "اهداف هژمونیک" که بتواند با تحقق آنها مبانی و سطح قدرت خود را افزایش داده و شکاف قدرت خود را با دیگر قدرت‌ها فزونی بخشد و سلطه اقتصادی به‌طور عام و هژمونی نفتی به‌طور خاص، یکی از این خواسته‌های هژمونی است.

هژمونی نفتی راهی برای کنترل دیگران

زمانی "پل کندی" بیان کرد: "هیچ کشوری نمی‌تواند بدون برخورداری و بهره‌گیری از قدرت اقتصادی قابل ملاحظه‌ای جهان را رهبری کند و یا حتی به صورت یک قدرت باقی بماند و بتواند بر کشورهای دیگر تأثیرگذاری نموده، الگوهای خود را توسعه دهد."^(۱۰۵)

و بدیهی است که تسلط بر نفت می‌تواند این مسئله را تصریح کند. البته نباید فراموش کرد که آمریکا به نفت خاورمیانه تنها به‌عنوان یک

منبع سوخت نمی‌نگرد. هر چند آمارها^(۱۰۶) بیانگر شکاف عظیم بین تولید و مصرف و بالطبع نیاز به واردات باشد، آن هم واردات نفتی عظیم - چون سیاست آمریکا مبتنی بر یک اصل سه پهلو در زمینه واردات

نفت است. بدین سان که این کشور می‌کوشد به یک منطقه خاص وابسته

نشود، از این رو سعی دارد نفت مورد نیاز خود را در تقدم اول از کانادا و

مکزیک در گام دوم از ونزوئلا و اکوادور و در نهایت از کشورهای حوزه خلیج فارس وارد کند. اما این صحبت به معنی بی‌نیازی آمریکا نسبت به نفت خاورمیانه نیست. آمریکا به نفت منطقه احتیاج دارد. بیشتر از

جدول شماره ۲: نیاز تولید و مصرف امریکا

امریکا	۱۹۹۰	۱۹۹۱	۱۹۹۲	۱۹۹۳	۱۹۹۴	۱۹۹۵	۱۹۹۶	۱۹۹۷	۱۹۹۸	۱۹۹۹	۲۰۰۰	۲۰۰۱	۲۰۰۲
تولید	۴۱۶/۶	۴۲۲/۹	۴۱۳/۵	۳۹۷/۵	۳۸۸/۰	۳۸۳/۶	۳۸۲/۵	۳۷۹/۲	۳۶۸/۶	۳۵۴/۷	۳۵۲/۶	۳۵۱/۷	۳۵۰/۴
مصرف	۷۸۱/۸	۷۶۵/۶	۷۸۲/۲	۷۸۹/۳	۸۰۹/۸	۸۰۷/۷	۸۳۶/۵	۸۴۸/۰	۸۶۳/۸	۸۸۲/۸	۸۹۷/۶	۸۹۵/۶	۸۹۴/۳

منبع: BP, A moco statical Review of world Energy ۱۹۹۰-۲۰۰۰

سخن آخر

اما در نهایت باید گفت درست است که می‌گویند جنگ‌ها دارای دو علت اساسی می‌باشند. علت دور دست که در حقیقت انگیزه اصلی جنگ‌هاست و طی زمان‌های متمادی روی هم انباشته می‌شود و علت نزدیک که در واقع بهانه‌ای است برای شروع جنگ، همان طور که قتل ولیعهد اتریش بهانه بود تا نفرت پنجاه‌ساله ارو پایان در قالب جنگ چهارساله جهانی اول تخلیه شود. حادثه ۱۱ سپتامبر نیز صرفاً بهانه بود تا امریکا بتواند نظم نوینی به وجود آورد تا در قالب آن منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را تثبیت کند. آنچه به نظر می‌رسد، مشکلات دولت‌ها از مسائلی که در افق کوتاه‌مدت نهفته سرچشمه نمی‌گیرد، آنان سایه طولانی آینده را می‌بینند، ولی در درک آن دچار مشکل اند، شاید چون می‌کوشند آینده دوردست را بنگرند و خطرات موهوم را در نظر آورند. در سال ۱۹۱۴ که جنگ جهانی اول شروع شد، آلمان از رشد سریع صنعتی و جمعیتی روسیه وحشت داشت، فرانسه و انگلیس نیز همین ترس را در مورد آلمان داشتند، به یک معنا جنگ اول جنگی کاملاً پیشگیرانه بود. به نظر می‌رسد، امروزه هم چنین حالتی مصداق دارد.

امریکا وارد خاورمیانه شده برای جلوگیری از آنچه ممکن است در آینده رخ دهد و منافع ملی کشور را با تهدید جدی روبه‌رو سازد. به همین دلیل تغییر ژئوپولیتیک منطقه به گونه‌ای که در پناه این تغییر منافع امریکا در آینده تضمین شود، مورد توجه قرار گرفت. بدین ترتیب که امریکا خواهان تغییر جغرافیایی - سیاسی خاورمیانه به شیوه معاهده "سایکس - پیکو" (۱۹۱۶) است و اهدافش تنها به سرنگونی حکومت عراق محدود نمی‌شود؛ اما موفقیت در عراق می‌تواند ضامن بقای این سیاست باشد، هر چند امروزه آنچه به چشم می‌آید آن است که امریکا در باتلاق عراق گرفتار آمده گویی شرایط عراق به یک قیف تبدیل شده که امریکا به راحتی وارد آن شده ولیکن در دهانه تنگ آن گیر افتاده است. با این حال اهمیت خاورمیانه حداقل تا سال ۲۰۰۸ برای امریکا و سیاست خارجی این کشور محرز خواهد بود چون ایالات متحده ثبات در خاورمیانه بخصوص خلیج فارس به سرانجام رساندن مسئله اعراب و اسرائیل و سامان گرفتن نهایی عراق را به عنوان سه مسئله مهم و سربزرگ انتخاباتی دنبال خواهند کرد. آنچه برای امریکا و سران این کشور اهمیت دارد، صرفاً ارتقای منافع ملی حتی به قیمت نابودی دیگران است. حال چه دموکرات‌ها در رأس قدرت باشند، چه جمهوری خواهان. همان‌طور که این مسئله را در مورد اسرائیل آشکارا دیده‌ایم.

هنگامی که در انتخابات ۱۹۹۶ برخلاف تصور همگان که امیدوار بودند "شیمون پرز" از حزب "کارگر" در انتخابات برنده شود.

یک منبع سوخت به عنوان یک اهرم قدرت که باعث کنترل دیگران از جمله اروپا، چین و ژاپن شود. (جدول ۲)

این کشورها بخش اعظم نفت را از طریق واردات بخصوص از خاورمیانه تأمین می‌کنند، ۷۹٪ نیاز نفتی ژاپن به خاورمیانه، ۲۶٪ نیاز اروپا نیاز کمی نیست. به طور کلی نیاز این کشور به پایه واردات عظیم تأمین می‌شود. (جدول ۳). کشوری مانند ژاپن در ۲۰۰۱ تقریباً ۹۸٪ نیاز نفتی خود را از طریق واردات تعیین می‌نماید، تخمین زده می‌شود، در ۲۰۲۵ این نیاز به ۹۹٪ افزایش پیدا کند. کشورهای دیگر نیز از این اصل مستثنا نیستند. آمارها نیز افزایش درخواستی نفت را از سوی این کشورها نشان می‌دهد.

با این توصیف حضور امریکا در خاورمیانه بهانه‌ای است، با توجه به این که جهان از نظر ساختار قدرت به سوی چند قطبی سلسله مراتبی گام برمی‌دارد و با توجه به نیاز این کشورها به نفت خاورمیانه و آسیب‌پذیری آنها در مقابل شوک‌های نفتی با باز و بسته کردن شیر نفت، کنترل آنها را در دست گرفته، آنها را مهار نماید تا از این طریق مانع به هم خوردن وضع موجود شود. امروز ما نمی‌توانیم قدرت این کشورها را نادیده بگیریم و منکر حرکت نظام بین‌الملل به سوی نظام چند قطبی شویم. هر چند این کشورها در حال حاضر منافع قابل توجهی را برای برهم زدن توازن قوا علیه امریکا اختصاص ندادند، اما تلاش می‌کنند در سطح بین‌الملل مطرح باشند.

به نظر می‌رسد که کشورهایی چون فرانسه، آلمان، ژاپن، چین و روسیه می‌خواهند نه در زیر چتر حمایتی امریکا، بلکه به عنوان یک همکار در سطح بین‌الملل حاضر به پذیرش آن نیست، تطبیق دادن خود با این واقعیت پس از پنجاه سال، سلطه امریکا با مقاومت سیاسی در این کشور همراه شده است، بنابراین به نظر می‌رسد امریکا به دنبال تثبیت موقعیت خود در خاورمیانه است تا از یکسو موقعیت اقتصادی خود را ارتقا بخشد و از سوی دیگر جلوی چند قطبی شدن نظام را بگیرد، تا بتواند همچنان به عنوان یک هژمون جهانی مطرح باشد و این مستلزم روی کار آوردن نظم نوینی است که در پناه آن موقعیت اقتصادی - نظامی - سیاسی امریکا تضمین شود، نظمی متفاوت با نظم نوین پیشین که حادثه ۱۱ سپتامبر آن را به چالش کشید.

جدول شماره ۳: وابستگی به نفت و وارداتی

کشورها	۲۰۰۱	۲۰۱۰	۲۰۱۵	۲۰۲۵
ایالات متحده امریکا	۵۵/۷	۶۰/۷	۶۴/۱	۶۸/۵
چین	۳۱/۵	۴۷/۵	۵۸/۸	۷۳/۲
ژاپن	۹۸/۵	۹۸/۶	۹۸/۷	۹۹
دیگر کشورهای آسیایی	۶۴/۷	۷۳/۶	۸۲/۴	۸۶/۹
اروپای غربی	۵۰/۱	۵۷/۷	۶۰/۸	۸۶/۶

منبع: Annual Energy out look 2003 us Department of energy

"نتانياهو" از حزب ليكود به مقام نخست‌وزيري رسيد. از سفير اسرائيل در "بن" فردي اعلام نتايج انتخابات پرسیده شد که آيا ملت اسرائيل به اين دليل به نتانياهو رای نداد که او در قدس متولد شده، درحالی که "شيمون پرز" متولد اروپاست و موقعی که به اسرائيل مهاجرت کرد، ۱۸ سال داشت؟ او به صراحت پاسخ منفي داد و بياکرد هر يهودی هر جا که تولد یافته باشد و از هر حزب و طبقه‌ای که باشد به گونه‌ای تربیت می‌شود که در جهت اعتلای اسرائيل گام بردارد، حال فرقی ندارد از حزب کارگر باشد یا از حزب ليكود. اين مسئله همان نکته‌ای است که در مورد امريکا نیز مصداق دارد. هدف همه آنها چه دموکرات‌ها و چه جمهوری خواهان، تثبیت موقعیت امريکا به عنوان یک هژمون جهانی است.

* مدرس دانشگاه آزاد - سيرجان

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- دلفروز. محمدتقی، دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه (تهران، روزنامه سلام، ۱۳۸۰)، ص ۱۶۸.
- ۲- نظم‌نوین جهانی به نقل از تایمز، روزنامه اطلاعات، ۷۰/۲/۵، ص ۱۲.
- ۳- در سال ۱۹۸۰ وقتی "ریگان" به قدرت رسید، سردمداران محافظه‌کاری جدید لقب گرفت و سیاست خارجی خود را بر محور مبارزه با "محورهای شیطانی" از طریق مسابقه تسلیحاتی و به چالش کشیدن تمامی اقدامات شوروی در نقاط مختلف جهان و سیاست اقتصادی خود را بر "اقتصاد عرضه" استوار ساخت. بیست‌سال بعد، در انتخابات ۲۰۰۰ نیز جورج بوش چنین سیاستی را تعقیب کرد و درختی را که در سال ۱۹۸۰ با به قدرت رسیدن "رونالد ریگان" شکوفه داد، با صعود خود به سریر قدرت به باروری رساند. وجه اشتراک ریگان و جورج بوش، سیاست آنها در احیای محافظه‌کاری جدید است. برای مراجعه به رنوس آن، رجوع شود به: دهشيار، حسین. سیاست خارجی امريکا در آسيا (تهران، ابرار، ۱۳۸۲)، صص ۹۰-۸۵.
- ۴- کاظمی، علی اصغر، پایان سیاست و واپسین اسطوره (تهران، قومس، ۱۳۸۱)، ص ۱۵.
- ۵- هر میداس. باوند، "یازده سپتامبر ریشه‌ها و پیامدها" کتاب ماه، علوم اجتماعی، دوره ۵، شماره ۷-۶، فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۱، صص ۳۶-۳۵.
- ۶- امیدوارنیا، محمدجواد، امنیت در قرن ۲۱ (تهران، امور خارجه، ۱۳۸۱)، ص ۹۵.
- ۷- کتاب امريکا و یژه سیاست‌های امريکا در عراق (تهران، ابرار، ۱۳۸۳)، ص ۵۵.
- ۸- این "تئوری" از تئوری‌های مهم روابط بین‌الملل است که اشاره به ریزش مسلسل وار حکومت‌های مستبد و هم‌سنخ دارد که تمامی این حکومت‌ها در ماهیت و فلسفه حکومتی خود در جات مشابه و همسنگی‌های یکسان را دارا باشند.
- ۹- حافظیان. محمدحسین، "فرایند صلح خاورمیانه"، راهبرد شماره ۲۸، تابستان ۱۳۸۲، ص ۱۵۳.
- ۱۰- روح‌الله، کامل، "هژمونی امريکا در عراق" راهبرد، شماره ۲۹، ۱۳۸۲، صص ۵۳-۵۲.
- ۱۱- لوران. اریک، دنیای مرموز بوش، ترجمه زهرا وثوق (تهران، چاپخش، ۱۳۸۲)، ص ۲۰۶.
- ۱۲- منظور از کمیته اصلی (Principals Committee) کمیته‌ای است مرکب از بوش، رامسفلد، پاول، تنت و رایس که پس از ۱۱ سپتامبر گاه تشکیل جلسه می‌دادند.
- ۱۳- منظور قطعنامه ۶۷۸، ۶۸۷ و ۱۲۸۴ که یک سری برنامه تحریم برای عراق در نظر گرفته بود.
- ۱۴- به موجب این دو قطعنامه، سازمان بازرسی آنسکام و آنموویک برای نظارت به کشورهای مشکوک به داشتن تسلیحات به‌طور عام و عراق به‌طور خاص شکل گرفت.
- ۱۵- درخصوص ارتباط عراق با القاعده، پاول بر فردی به نام ابومصعب الزرقاوی متمرکز شده که به گفته او مشغول ساخت سلاح شیمیایی در شبکه القاعده بوده و در افغانستان کمپی را که برای این منظور ایجاد شده بود اداره می‌کرده است. وی پس از زخمی شدن برای معالجه به عراق رفته، به گفته پاول، افراد نامبرده از منطقه تحت کنترل انصارالاسلام در شمال شرق کردستان عراق (خرمال) یک کمپ شیمیایی را اداره می‌کنند.
- ۱۶- پاکستان، مکزیک، شیلی، کامرون، گینه و آنگولا.
- ۱۷- احمدی، کورش، شورای امنیت سازمان ملل و مسئله خلع سلاح (تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴)، ص ۳۴۲.
- ۱۸- در سال ۱۸۳۷ مقامات انگلیسی یک کشتی حامل شورشیان که متعلق به امريکا و در سواحل آن کشور بود، تصرف کرده، آن را روی آبشار نیاگارا غرق کردند و همین امر باعث واکنش شدید امريکا شد. وزیر امور خارجه طی نامه‌ای از مقامات انگلیسی خواست که ضمن معذرت به دولت امريکا غرامت بپردازند، مگر آن‌که بتوانند ثابت کنند که اقدام آنها برای دفاع ضرورت داشته و هیچ راه دیگری جز غرق کشتی نداشتند. از آن زمان بحث دفاع پیشگیرانه مطرح شد، پیش از آن‌که خطر به صورت بالقوه و بالفعل تبدیل شود.
- ۱۹- کتاب امريکا ویژه امنیت ملی بوش در خاورمیانه، پیشین، ص ۱۴۶.
- ۲۰- از غندی، علیرضا، روابط خارجی ایران، ۱۳۵۷-۱۳۲۰ (تهران، قومس، ۱۳۸۳)، ص ۴۱۰.
- ۲۱- کامل، روح‌الله، پیشین، ص ۴۹.
- ۲۲- کیسین، کارل، جنگ امريکا و عراق (تهران، ابرار، ۱۳۸۱)، ص ۱۱۴.
- ۲۳- آینده عراق در دست بازهای پنتاگون. Iran Emroz.Com.
- ۲۴- کیسین، کارل، پیشین، ص ۱۰۶.
- ۲۵- متقی، ابراهیم، تحولات سیاست خارجی امريکا (تهران، نشر انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶)، ص ۱۲۲.
- ۲۶- ترازنامه انرژی (تهران: دفتر برنامه‌ریزی از روی ۸۰-۱۳۷۶)
- ۲۷- معاهده سایکس - پیکو: در سال ۱۹۱۶ نمایندگان فرانسه - انگلیس به نام‌های "مارک پیکو" و "جورج سایکس" نقشه سیاسی جدید را برای خاورمیانه ترسیم کردند که به موجب آن مناطق عربی شرق مدیترانه را بین آنها تقسیم می‌کرد. طبق این تقسیم تراس به یونان، فلسطین، شرق اردن، بین‌النهرین به انگلیس، سوریه و لبنان تحت قیمومیت فرانسه قرار گرفت تا بر سرنوشت اعراب حاکم شوند و حجاز به شریف حسین که در پیمان سور در ۱۱ اوت ۱۹۲۰ روی این تقسیم‌بندی تأکید کرد.